

گسل‌های پر مخاطره

با نگاهی به کتاب «شکاف‌های اجتماعی در ایران»

محسن آزموده

در ایران چه خبر است؟ این ناآرامی‌ها برای چیست؟ علت یا علل نارضایتی مردم از چیست؟ حرف حساب جوانان و زنان چیست؟ زنان چه می‌گویند؟ کارگران چه می‌خواهند؟ معلم‌ها مطالبه‌شان چیست؟ قطعاً هر آن کس که در ایران زندگی می‌کند یا دغدغه مسائل ایران را دارد، به فراخور، پاسخ‌هایی برای این پرسش‌ها دارد. برخی که خود را صاحب‌نظر می‌دانند و برای هر يك از این سوال‌ها، جواب‌هایی حاضر و آماده در آستین دارند. اما چقدر به این پاسخ‌ها می‌توان اعتماد کرد و تا چه اندازه مستدل و مستند و بر پایه تحقیق و پژوهشند؟ واقعیت آن است که پاسخ‌های تحقیقی، عالمانه، فکر شده و دقیق به پرسش‌های بالا اندکند و همان اندک نیز کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد. جامعه‌شناسان و جامعه‌شناسی ایرانی بیشتر معطوف به مباحث نظری و ترجمه‌ای و موضوعات انتزاعی هستند و معدودی از ایشان هم که به‌طور جدی دغدغه جامعه ایرانی را دارند و در این زمینه تحقیق می‌کنند، یا به بازی گرفته نمی‌شوند و به آنها اعتنا نمی‌شود، یا طرد می‌شوند و مورد بی‌مهری قرار می‌گیرند، شماری هم که صراحت لهجه بیشتری دارند، سرنوشتی همچون دکتر سعید مدنی می‌یابند.

با این‌همه در سال‌های اخیر، کماکان جامعه‌شناسان و پژوهشگران ایرانی کوشیده‌اند با ابزارهای نظری و مفهومی پرتوی بر واقعیت‌های امروز جامعه ایران بیندازند و زوایای تاریک و پنهان آن را روشن سازند. یکی از این ابزارهای نظری، مفهوم «شکاف اجتماعی» (social cleavage) است. سال‌ها پیش حسین بشیریه، از پیشگامان و آموزگاران اصلی جامعه‌شناسی سیاسی در ایران، در کتاب ارزشمند «جامعه‌شناسی سیاسی: نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی»، نخستین وظیفه جامعه‌شناس سیاسی را شناخت تعارضات و شکاف‌های جامعه خوانده بود. به نوشته بشیریه «نیروها و گروه‌های اجتماعی به صورت تصادفی پیدا نمی‌شوند بلکه مبتنی بر علایق گوناگونی در درون ساخت جامعه هستند.

چنین علایقی معمولا حول شکاف‌های اجتماعی شکل می‌گیرند... شکاف اجتماعی عملا موجب تقسیم و تجزیه جمعیت و تکوین گروه بندی‌هایی می‌شود و این گروه‌بندی‌ها ممکن است تشکله‌ها و سازمان‌های سیاسی پیدا کنند.»

شکاف‌های اجتماعی متنوعند و بر اساس علایق، دلبستگی‌ها، وابستگی‌ها و پیوندها و گسست‌های مختلف شکل می‌گیرند، در نتیجه در هر جامعه‌ای شکاف‌های طبقاتی، جنسیتی، سنی و نسلی، قومی، مذهبی و عقیدتی و... مشهود است. این شکاف‌ها چنان که بشیریه نوشته، از نظر تاثیرگذاری بر زندگی سیاسی و اجتماعی به شکاف‌های فعال و غیرفعال تقسیم می‌شوند، یعنی مثلا ممکن است شکاف‌های طبقاتی یا مذهبی در يك جامعه فعال باشد و بر حیات سیاسی و اجتماعی آن جامعه اثر بگذارد. گذار از يك شکاف غیرفعال به شکاف فعال (و بالعکس) متضمن تحولات و دگرگونی‌های فراوان است. برای مثال شکاف نسلی امری است که در هر جامعه‌ای وجود دارد و ضرورتا میان نسل‌های جوان‌تر با نسل‌های میانسال و پیرتر شکاف و تفاوت و تعارض وجود دارد، اما این شکاف زمانی که یکی از این نسل‌ها بخواهد علایق و سلیق خود را به دیگری تحمیل کند یا حقوق آنها را نادیده بگیرد، به شکاف فعال یا به تعبیر برخی به «مواجهه مخاطره‌آمیز» منجر خواهد شد. همچنین است شکاف‌های جنسیتی یا مذهبی یا قومیتی. برای مثال در جوامع قرون وسطایی غربی، شکاف‌های مذهبی، از شکاف‌های فعال بودند، زیرا دیانت مسیحی عنصری اساسی در تعریف هویت جامعه و دولت محسوب می‌شد، در نتیجه شکاف‌های مذهبی فعال بودند و گاه به درگیری‌ها و ستیزه‌های مخاطره‌آمیز می‌انجامیدند.

اکنون در مواجهه با اعتراضات اخیر، تقریبا همه صاحب‌نظران متفوق‌القولند که دو شکاف نسل و جنسیت در میان سایر شکاف‌های اجتماعی از بقیه برجسته‌تر و آشکارتر است و بیشتر خودنمایی می‌کند. یعنی به نظر می‌رسد این دو شکاف اجتماعی فعال شده‌اند و در حال تاثیرگذاری بر حیات سیاسی و اجتماعی کشور هستند. البته این سخن به آن معنا نیست که سایر شکاف‌های اجتماعی مثل شکاف طبقاتی یا شکاف مذهبی یا شکاف قومیتی در جامعه امروز ما غیرفعالند. کما اینکه پراکندگی و تنوع مطالبات نشان‌گر این واقعیت است که تقلیل خواسته‌ها به مطالبات نسلی یا جنسیتی دقیق و درست نیست و ما را از فهم واقعیت جاری جامعه ایران دور می‌سازد. موید این ادعا کتاب «شکاف‌های اجتماعی در ایران» است که در سال 1398، از سوی پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات منتشر شد. این کتاب که زیر نظر محمد روزخوش تدوین شده، شامل شش مقاله از شش تن از پژوهشگران جوان معاصر ایران در حوزه‌های جامعه‌شناسی، اقتصاد سیاسی و علوم سیاسی است و نویسندگان هر يك از مقالات کوشیده‌اند، به یکی از شکاف‌های اجتماعی

در ایران پردازند. البته همانطور که در مقدمه کتاب اذعان شده، در این کتاب به همه شکاف‌های اجتماعی در ایران مثل شکاف مذهبی یا شکاف قومیتی پرداخته نشده، اما تا جایی که سایر شکاف‌ها بررسی شده، کلیت کتاب نشانگر آن است که این پژوهشگران سه سال پیش از وقایع جاری و با مطالعه دقیق جامعه ایران متوجه ظهور و بروز شکاف‌های فعال در جامعه ایرانی شده بودند. در ادامه به اختصار يك‌ك این مقالات را معرفی خواهیم کرد. ناشر این کتاب پژوهشگاه فرهنگ و ارتباطات وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی است و در زمستان سال 1398 در 500 نسخه و در 330 صفحه، به قیمت 30 هزار تومان به چاپ اول رسیده است.

زنان و مساله حقوق شهروندی در ایران

به روایت فاطمه صادقی

فاطمه صادقی، پژوهشگر شناخته شده علوم سیاسی مقاله خود را با این عبارات آغاز می‌کند که «به نظر می‌رسد زنان ایرانی هنوز از حقوق شهروندی برابر محرومند و در دستیابی به این حقوق با دشواری‌ها و موانع فراوانی مواجهند» (ص 43) او البته در ادامه با اشاره به آمار و ارقام می‌نویسد: «در ایران بعد از انقلاب، تعداد زنان تحصیل کرده نسبت به دهه پنجاه، 23 برابر شد. بر اساس سرشماری عمومی سال 1390، تعداد زنان دارای تحصیلات دانشگاهی بیش از يك میلیون و 466 هزار و 156 نفر است که از تعداد مردان (يك میلیون و 255 هزار و 20 نفر) پیشی گرفته است. در همین مدت، از میزان مرگ و میر مادران نیز به شدت کاسته شده است.» (ص 44) اما تاکید می‌کند «شکاف جنسیتی در ایران بعد از انقلاب افزایش داشته است» (همان). او می‌نویسد «شکاف جنسیتی در مشارکت سیاسی زنان نیز به خوبی هویدا است. در سال 1393، ایران از منظر مشارکت سیاسی زنان، از میان 136 کشور در رتبه 130 قرار داشت» (همان، 45). صادقی در این مقاله ناسازهای را میان پیشرفت‌های اجتماعی و فردی زنان در دهه‌های اخیر و جایگاه متزلزل آنان بازنشاسی می‌کند. او دو حوزه حقوق مدنی و حقوق اقتصادی را به منزله شاخص‌های حقوق شهروندی بررسی می‌کند تا موانع تحقق حقوق شهروندی زنان را نشان دهد. در حوزه نخست، چهار مانع اصلی را بازنشاسی می‌کند: 1. ابهام‌های حقوقی، 2. رویه‌های فراقانونی، 3. تعدد و تعارض قوانین با یکدیگر و 4. متناسب نبودن قوانین با تحولات اجتماعی. در حوزه دوم یعنی عرصه اقتصادی، سه روند را تشریح می‌کند: 1. کاهش اشتغال رسمی زنان، 2. افزایش اشتغال غیررسمی و 3. بی‌ثبات کاری (precarity). از دید صادقی «بی‌ثبات کاری تنها اثرات اقتصادی ندارد، بلکه تاثیرات روانی و اجتماعی جدی‌ای هم بر فرد و هم بر اطرافیان و جامعه بزرگ‌تر بر جا

می‌گذارد» (ص 64) صادقی در پایان چنین نتیجه‌گیری می‌کند که «نابرابری در حقوق شهروندی زنان آنها را، در قیاس با مردان، به شهروندان درجه دو تبدیل کرده است... زنان فرودست بیشتری آسیب را از کمبودهای حقوق شهروندی متحمل می‌شوند، زیرا آسیب‌پذیرترند و درعین حال از امکانات کمتری برای مقابله با روندهای فرودست‌ساز برخوردارند. داده‌ها حاکی از روند فزاینده تضییع حقوق شهروندی زنان و حتی عقب‌نشینی از حقوقی است که آنها سال‌های قبل از آن برخوردار بودند. این بدان معناست که دولت‌ها نتوانسته‌اند همپای تحولاتی پیش بیایند و در بسیاری موارد از تحقق حقوق شهروندی زنان ناتوانند بلکه به جای تدارک چارچوب‌هایی برای تحقق آنها در حال عقب‌نشینی هستند» (ص 72). مقاله با این جملات هشداردهنده به پایان می‌رسد که «این روند در صورت استمرار می‌تواند به افزایش تنش‌های اجتماعی بینجامد.» (ص 72)

عوامل تکوین و تعمیق نابرابری‌های طبقاتی

در ایران به روایت محمد مالجو

محمد مالجو، اقتصاددان نام آشنا به مساله شکاف طبقاتی و اقتصادی در ایران و فعال شدن آن پرداخته است. او پیشتر در مقالات و گفتارهای فراوانی درباره روندهایی که به ساختار اقتصاد سیاسی فعلی در ایران منجر شده، بسیار توضیح داده است. تاکید مالجو در مقاله حاضر بر موضوع «نابرابری طبقاتی» است و به این منظور سه مجموعه در هم تنیده از عوامل را موجب افزایش نابرابری طبقاتی در ایران می‌خواند: 1. تصاحب به مدد سلب مالکیت از توده‌ها: «مجموعه متنوعی از سازوکارهایی که منابع اقتصادی را از راه‌هایی غیر از تولید کالاها و خدمات به زیان اکثریت مردم در دستان اقلیتی از اعضای جامعه متمرکز کرده‌اند» (ص 78)؛ 2. کالایی‌سازی نیروی کار: «مجموعه متنوعی از سیاست‌های دولتی که نیروهای کار را در نقش عامل تولید برای فعالیت‌های اقتصادی هم دسترس‌پذیر «تر» و هم مطیع «تر» و در نتیجه ارزان «تر» کرده است.» (ص 79)؛ 3. کالایی‌ترسازی طبیعت: «مجموعه متنوعی از سیاست‌ها و فرآیندها و منازعه‌ها که ظرفیت‌های محیط زیست را در نقش عامل تولید برای فعالیت‌های اقتصادی حتی‌المقدور هم هر چه دسترس‌پذیر «تر» و هم ارزان «تر» کرده است» (ص 82). تاکید مالجو بر پسوند تفضیلی «تر» در این روندها، چنان که در مقالات و گفتارهای پیش از این خود به آن پرداخته، اشاره به این دارد که این فرآیند از دست کم اواخر دهه 1360 و اوایل دهه 1370 آغاز شده، اما امروز با گذشت 30 سال، شدت و حدت بیشتری یافته است. این اقتصاددان در ادامه بر دسته اول یعنی «تصاحب به مدد سلب مالکیت از توده‌ها» متمرکز می‌شود، زیرا آنها را مهم‌تر می‌داند و

معتقد است این عوامل موجب بهره‌مندی بیشتر دو گروه می‌شود، نخست طبقات فرادست و دوم نزدیکان به قدرت سیاسی. فهرستی از این سازوکارها از دید او عبارتند از: «خصوصی‌سازی، الگوی خلق نقدینگی در بازار متشکل پولی، الگوی خلق نقدینگی در بازار غیرمتشکل پولی، الگوی توزیع تسهیلات در شبکه بانکی، الگوی توزیع اعتبار در بازار غیرمتشکل پولی، کالایی‌سازی خدمت آموزش عالی، کالایی‌سازی خدمت آموزش عمومی، کالایی‌سازی سلامت و بهداشت و درمان، کالایی‌سازی مسکن، فساد اقتصادی در بدنه دولت، الگوی مالیات ستانی، الگوی توزیع مخارج دولت، الگوی تعرفه‌گیری، الگوی اخذ انواع عوارض، گورستان‌خواری در شهرها، تصرف حریم رودخانه‌ها و روددره‌ها، تغییر کاربری اراضی کشاورزی، کوه‌خواری، کوهپایه‌خواری، سایر انواع زمین‌خواری، تراکم‌فروشی شهرداری‌ها، استقرار خارجی، جاکن‌شدگی اجباری ساکنان از محل زندگی و کارشان و...» (ص 89). مالجو در مقاله مشخصاً سه نمونه از سازوکارهای تصاحب به مدد مالکیت از توده‌ها را به بحث گذاشته است: 1. سازوکار خصوصی، 2. سازوکار خلق نقدینگی در بازارهای متشکل و غیرمتشکل پولی، 3. سازوکار کالایی‌سازی خدمات آموزش عالی. او در نهایت نتیجه می‌گیرد که ثروتمند شدن در ایران به مدد سلب مالکیت از طریق سازوکارهای مذکور رخ داده و نفع اقلیت به زیان اکثریت و به کاهش جامعه انجامیده است (ص 126).

آتش زیر خاکستر: شکاف‌های طبقاتی

و پس لرزه‌های آن به روایت حسام سلامت

حسام سلامت، پژوهشگر چپ‌گرای علوم اجتماعی در مقاله‌اش از منظری متفاوت از نگاه اقتصاد سیاسی مالجو، به مقوله شکاف طبقاتی پرداخته است. او ابتدا درباره مفهوم شکاف اجتماعی بحث می‌کند و در ادامه مدعی می‌شود که به علت فراگیر شدن جهانی سرمایه‌داری، شکاف یا تضاد طبقاتی در جامعه سرمایه‌دارانه مدرن، همواره وجود دارد و از این حیث شاید بتوان آن را شکاف اصلی خواند. (ص 139) سلامت از نابرابری فزاینده و تشدید شکاف‌های طبقاتی در پهنه جهانی نوشته و در ادامه با تکیه بر شاخص‌هایی چون ضریب جینی، نسبت درآمد دهک‌های بالا به درآمد دهک‌های پایین، تراز مالی درآمد و هزینه خانوارها، مدعی «خیزش نابرابری‌های اقتصادی در ایران و تعمیق شکاف طبقاتی» شده است (صص 152-146). سلامت معیار تعیین جایگاه طبقاتی افراد را سه‌گانه «مالکیت»، «مهارت، تخصص و دانش» و «اقتدار سازمانی» قرار داده و معتقد است که در ایران شکاف طبقاتی سیاسی و به سبب بدل شده است. به نوشته او «به نظر می‌رسد با التفات به گزارشی که از تشدید نابرابری‌های اقتصادی در ایران سال‌های اخیر مشخصاً از سال 1392 به بعد به دست دادیم، به عصری از فعال‌سازی شکاف‌های طبقاتی

وارد شده‌ایم که تعمیق اختلاف درآمدها تنها نمود خارجی آن است. ستیزهای اصلی در دل روابط قدرت در می‌گیرند. به تعبیر دیگر، با ستیزهایی سر و کار داریم که مساله محوری‌شان نقد عملی سازوکارهای مولد استثمار، سلطه و ستم است.» (ص 168) او در بخش پایانی مقاله سه رویه جداگانه‌ای را توضیح داده که چهره اقتصادی ایران را به شدت تغییر داده‌اند: 1. دگرگونی آرایش طبقاتی در ایران معاصر؛ به شکل اول کاهش شمار کارفرمایان که خود نتیجه انباشت فزاینده سرمایه در ید اقلیت هر چه کوچک‌تری از «بالایی‌ها» و رکود مزمن اقتصادی است، ثانیا گسترش طبقه مزدبگیران بخش خصوصی و ثالثا ثابت ماندن اندازه کارکنان مستقل است. 2. شکل‌گیری اعتراضات در میان لایه‌های پایین طبقه متوسط مثل پرستاران، معلمان، بازنشستگان، دانشجویان، وکلا و... 3. تولید و تکثیر مطرودان بی‌طبقه و پرت افتاده. سلامت در پینوشته‌های مقاله، همچنین از طبقه نوظهوری یاد می‌کند که به تعبیر تورستن وبلن، جامعه‌شناس و اقتصاددان نهادگرا، «طبقه تن‌آسا» هستند، طبقه‌ای که از یک طرف به واسطه فعالیت‌هایش در بازارهای پرسود مالی نیازی به کار کردن ندارد، از این حیث غیرمولد است، از طرف دیگر تمایل دارد این فراغیت از کار را از طریق نوعی مصرف‌گرایی متظاهرانه به نمایش بگذارد.

تکوین شکاف تحصیلی در ایران

به روایت فروزان افشار

فروزان افشار، پژوهشگر علوم اجتماعی در مقاله خود می‌کوشد تا توضیح دهد «تحصیلات تا چه اندازه و به واسطه کدام سازوکارها، فرهنگ و آگاهی ایرانی‌ها را متاثر ساخته است». توجه به داده‌های این مقاله با توجه به تحركات جنبش دانشجویی در ماه‌های اخیر بسیار حائز اهمیت است. نویسنده به تاثیر تحصیلات در نظام نگرشی افراد اشاره می‌کند و معتقد است آموزش و خاصه آموزش عالی تاثیری مستقل بر ذهنیت‌های فردی ایفا می‌کند. البته فهم این تاثیرگذاری مستلزم توجه به چیزی ورای برنامه آموزشی- آنچه مستقیما آموخته می‌شود- است. «معاشرت یا اختلاط اجتماعی خارج از گروه‌های خویشاوندی، قومی یا محله‌ای به خصوص با جنس مخالف، و ضرورت مطالعه و بحث و گفت‌وگو، دانشگاه را برای بسیاری از ایرانیان به تجربه‌ای یکسره دگرگون‌کننده تبدیل کرد. دانشگاه خاص اگر با زیست خوابگاهی توأم می‌شد، برای بسیاری از جوانان ایرانی خصوصا زنان جوان، برجسته‌ترین و شاید یگانه امکان‌رهایی از اقتدار سنتی خانواده به شمار می‌رفت؛ به ویژه که مدرک دانشگاه چشم‌انداز یافتن شغل و کسب استقلال مالی را نیز تقویت می‌کرد و این آخری، به سهم خود، بر امکان عاملیت‌ورزی و استقلال فردی می‌افزود.» (ص 182) افشار در این مقاله نشان می‌دهد

شمار بالای دانشجویان و فارغ‌التحصیلان دانشگاهی تاثیرات زیادی در جامعه ایران گذاشته است. برای مثال «تا جایی که به اقتدارگرایی مربوط می‌شود، مهم‌ترین پیامد آموزش عبارت است از گرایش به وسعت‌بخشی، کثرت‌افزایی و متنوع‌سازی دیدگاه‌های فرهنگی اجتماعی افراد.» (ص 218) او نتیجه گرفته است: «روی هم رفته، با افزایش سطوح تحصیلی در ایران گرایش به ارزش‌های دموکراتیک بیشتر می‌شود. البته 5 سازوکار در جهت تضعیف این رابطه عمل کرده‌اند: 1. پروژه اسلامی‌سازی دانشگاه، 2. پداگوژی سنتی حاکم بر نظام آموزشی در ایران، 3. تمرکزگرایی حاکم بر نظام آموزشی ایران، 4. گسترش اشکال غیرحضوری آموزش، 5. سیاست بومی‌گزینی در پذیرش دانشجویان.» (ص 219)

صورت‌بندی شکاف نسلی در علوم اجتماعی

در ایران به روایت آرش حیدری

این روزها، ویدئوهای کوتاهی از گفت‌وگویی آرش حیدری، با روزنامه هم‌میهن درباره اعتراضات اخیر دست به دست می‌شود که در آن این جامعه‌شناس جوان به نقد تحلیل‌های تقلیل‌گرایانه می‌پردازد و می‌گوید نباید همه‌چیز را به نسل و تحلیل‌های ساده‌انگارانه نسلی فروکاست. حیدری در مقاله حاضر، اتفاقاً به انتقاد شیوه‌های مرسوم و رایج جامعه‌شناسی ایرانی در پرداختن به موضوع شکاف نسلی پرداخته و معتقد است «نظام دانش» در ایران، از دهه 1340 به این سو، مقوله شکاف نسلی را با رویکردی آسیب‌شناسانه و برآمده از «تخیلات ایدئولوژیک» ارزیابی کرده است. تفاوت جدی ارزشی و نگرشی میان نسل‌ها، از مقتضیات یک جامعه پویا و در حال تغییر است و این شکاف، مختص جامعه ایران نیست و تعامل نسلی و بحران‌های آن مورد اشاره تحقیقات خارجی نیز هست (ص 226). برای غلبه از موانع این شکاف، تعامل بین نسلی توصیه شده است. اما در ایران «شکاف نسلی نه غالباً همچون تغییر که همچون آسیب فهمیده می‌شود.» (ص 228) یک علت این امر از دید حیدری، تخیلات ایدئولوژیک است که زمان را در سطح معرفت شناختی، ایستا می‌بیند در حالی که دگرگونی نسلی بخشی جدایی‌ناپذیر از هستی اجتماعی است و نمی‌تواند آسیب‌شناسانه باشد. (ص 235). حیدری در ادامه نخستین نوشته‌ها و گفتارهایی را که درباره تغییر و شکاف نسلی در دهه 1340 نوشته شدند، معرفی می‌کند و نشان می‌دهد که خشت اول چگونه کز کارگذاری شد. او نشان می‌دهد که در دهه‌های بعد به ویژه از دهه 1370 به این سو که بار دیگر به دلیل فراگیر شدن تغییرات اجتماعی، موضوع شکاف و تغییر نسلی اهمیت یافت، پژوهشگران همچنان بر همان سیاق پیشین-منتها با رنگ و لعابی شبه علمی- به این مقوله پرداختند یعنی آن را آسیب‌شناسانه و

با اصل و معیار قرار دادن ارزش‌های نسل‌های پیشین و در نتیجه تحقیر و تقبیح نسل جدید مورد ارزیابی قرار دادند. پیامد این نگاه از دید حیدری، گشایش در انواعی از پیرسالاری، تصلب و هراس از تغییر است. «اگر شکاف ارزشی را درون ماندگار هستی تاریخی اجتماعی بفهمیم، شکاف نسلی همچون میل به تفاوت و تغییر بروز و ظهور می‌یابد و واجد امکان‌های فراوان خواهد بود.» (ص 257) او در پایان نوشته است: «بازگشت به لحظات بنیادین شیوه‌های مفهوم‌پردازی می‌تواند دری را برای فهم شکاف‌های ایران معاصر بگشاید که به نسبت شکاف و تفاوت و تغییر بیندیشد» (ص 258).

«فرهنگ رسمی» و «فرهنگ عمومی»؛

همنوایی‌ها و ناهمنوایی‌ها

به روایت محمد روزخوش

محمد روزخوش، جامعه‌شناس و پژوهشگر علوم اجتماعی، در مقاله خود به شکاف ایدئولوژیک یا ارزشی یا فرهنگی در جامعه ایران می‌پردازد. روزخوش خود در مقدمه در تلخیص مقاله نوشته: «این مقاله می‌کوشد فراتر از ایده بارها تکرار شده تقابل میان فرهنگ رسمی (که معادل ایدئولوژی به کار می‌رود) و فرهنگ عمومی (که در اینجا تا حدی با زندگی روزمره همپوشان است) به مساله [شکاف ارزشی و فرهنگی میان ارزش‌های رسمی و ارزش‌های عمومی] بنگرد. مطابق یکی از استدلال‌های رایج، فاصله میان فرهنگ عمومی و ایدئولوژی رسمی علاوه بر مساله مشروعیت، در خلق بحران کارآمدی هم دخیل است، زیرا لایه‌های طرد شده از پروژه‌های فرهنگی و اجتماعی رسمی، یا به گوشه انفعال می‌خزند و از مشارکت در این پروژه‌ها امتناع می‌ورزند یا به میدان مقاومت پای می‌نهند و در برابر آنها مانع ایجاد می‌کنند. در هر دو حالت، حکمرانی ناکارای، اما پر هزینه می‌شود. همچنین گسترش این شکاف، مفاکی خلق خواهد کرد که ستون‌های اخلاق عمومی را از درون تهی می‌سازد» (ص 37). از دید روزخوش «فاصله میان فرهنگ عمومی و فرهنگ رسمی به شکل بالقوه مستعد مشروعیت‌زدایی از گفتمان مسلط است، اما این استعداد زمانی فعلیت می‌یابد که افراد به میزانی به این شکاف و فاصل آگاهی یا بند و این خودآگاهی خصلتی هویتی بیابد. عموماً در پس‌زمینه نزاع‌های اجتماعی و سیاسی و در بحبوحه حرکت‌ها و جنبش‌های اجتماعی، دینامیسم چنین هویت‌یابی‌هایی به کار می‌افتد و «فرد» به «سوژه» بدل می‌شود.» در نهایت مقاله استدلال می‌کند که «شکاف فرهنگی» یگانه عنصر یا مهم‌ترین مولفه برسازنده مناقشات اجتماعی فعلی نیست، مساله از دل بن‌بست‌های کنونی پروژه‌های اجتماعی-سیاسی بیرون زده است.

جمع بندی

به نظر میرسد شکافهای اجتماعی در ایران امروز فعال شده یعنی در حیات سیاسی و اجتماعی ما موثر شده‌اند، این شکافها را چنان که در ابتدا گفته شد، نباید به منزله آسیب اجتماعی تلقی کرد. بسیاری از آنها از اقتضات زندگی اجتماعی در جهان سرمایه‌دارانه مدرن هستند و بسیاری همچون شکافهای مذهبی و قومیتی و جنسیتی، از لوازم هرگونه زندگی اجتماعی در مقیاسهای يك دولت-ملت هستند. مساله بر سر نحوه تعامل با این شکافها و یافتن راه‌حلی برای مواجهه ایجابی و مثبت با آنهاست. فعال بودن شکافهای اجتماعی، به معنای پویایی و زنده بودن جامعه است، آنچه نگران‌کننده است، نفي این شکافها و نادیده گرفتن آنهاست. در این صورت است که فعال شدن این شکافهای اجتماعی به مثابه گسلهائی آسیب‌رسان حیات اجتماعی را متزلزل می‌سازند و پیامدهائی غیرقابل پیش‌بینی و نامنتظره در پی خواهند داشت.

صادقی در پایان چنین نتیجه‌گیری می‌کند که «نابرابری در حقوق شهروندی زنان آنها را، در قیاس با مردان، به شهروندان درجه دو تبدیل کرده است... زنان فرودست بیشتری آسیب را از کمبودهای حقوق شهروندی متحمل می‌شوند، زیرا آسیب‌پذیرترند و درعین حال از امکانات کمتری برای مقابله با روندهای فرودست‌ساز برخوردارند. داده‌ها حاکی از روند فزاینده تضییع حقوق شهروندی زنان و حتی عقب‌نشینی از حقوقی است که آنها سال‌های قبل از آن برخوردار بودند. مالجو در مقاله مشخصاً سه نمونه از سازوکارهای تصاحب به مدد مالکیت از توده‌ها را به بحث گذاشته است:

1. سازوکار خصوصی،

2. سازوکار خلق نقدینگی در بازارهای متشکل و غیرمتشکل پولی،

3. سازوکار کالایی‌سازی خدمات آموزش عالی.

او در نهایت نتیجه می‌گیرد که ثروتمند شدن در ایران به مدد سلب مالکیت از طریق سازوکارهای مذکور رخ داده و نفع اقلیت به زیان اکثریت و به کاهش جامعه انجامیده است.

پیامد این نگاه از دید حیدری، گشایش در انواعی از پیرسالاری، تصلب و هراس از تغییر است. «اگر شکاف ارزشی را درون ماندگار هستی تاریخی اجتماعی بفهمیم، شکاف نسلی همچون میل به تفاوت و تغییر بروز و ظهور می‌یابد و واجد امکان‌های فراوان خواهد بود.

